

در نشست «نگاه جامعه‌شناختی به فروغ فرخزاد» عنوان شد؛

نگاه جامعه‌شناختی در اشعار فروغ دیده می‌شود/ انتقاد؛ اولین شاخص در هستی‌شناسی فروغ

یکی دیگر از سلسله نشست‌های هنر و ادبیات با موضوع «نگاه جامعه‌شناختی به فروغ فرخزاد» با سخنرانی دکتر ابوالحسن تنهایی عصر پنجشنبه، در محل مؤسسه رخداد تازه برگزار شد.

به گزارش خبرنگار مهرخانه، در ابتدای این نشست ابوالحسن تنهایی با ذکر مقدمه‌ای بیان داشت: بحث فروغ از این زاویه که من می‌خواهم مطرح کنم شاید کمتر مورد توجه قرار گرفته باشد. تحلیل‌هایی که تا به امروز در خصوص اشعار وی صورت گرفته بیشتر در مورد ساختار شعر بوده است، و تحلیل‌های دیگر در مورد او بیشتر جنبه روانشناختی داشته و به این مسئله پرداخته‌اند که چرا فروغ اینگونه حرف زده؟، محیط خانواده و پدر، مادر، برادر و اطرافیان او چه تأثیری بر او گذاشته است؟

این دکترای تخصصی جامعه‌شناسی در ادامه بیان داشت: من به دو دلیل این تحلیل‌ها را نمی‌پسندم؛ یکی اینکه با شناختی که از شعرهای فروغ دارم، او در فضایی می‌بینیم که درگیر این عوامل از پیش تعیین شده نیست، یعنی می‌تواند کنش کند و بالاتر از ظرفیت‌هایی که جامعه و خانواده برایش ترسیم کرده‌اند، عمل مکاید. شعرها و شخصیت فروغ نشان می‌دهند که او خیلی پیش‌تر از زمان خود و شاید ضد آن حرکت کرده است. رویکرد من در جامعه‌شناختی، تفسیرگرایی است و به لحاظ فلسفی، ریشه‌های اگزیستانسیالیسم در آن است. در این نگاه معتقدیم انسان‌ها با تعبیر و تفسیری که از زندگی دارند، زندگی خود را می‌سازند. درست است که شرایط خانوادگی، اجتماعی، و تاریخی جبرهایی را بر انسان تحمیل می‌کند، اما انسان قادر است با شناخت این جبرها و تبدیل آنها به ضرورت، گام‌هایی فراتر از این جبرها بردارد.

وی افزود: لذا فروغ را باید به عنوان کنش‌گری که در حوزه ادبیات معاصر، فکر و اندیشه قابل تحلیلی دارد، بررسی کرد. فروغ جامعه‌شناس نیست، اما نگاه او نسبت به جامعه، آرزوها، و آمالش، به نگاه جامعه‌شناسی نزدیک شده است.

تنهایی در ادامه به انواع هنر اشاره کرد و گفت: در بحث هنر دو تقسیم‌بندی وجود دارد؛ یکی هنر برای هنر (هنر آزاد) است که قائلین آن معتقدند هنر هیچ رسالتی دنبال نمی‌کند. شاعر یا ادیب هر چه را دوست دارد

می‌گوید، بدون آنکه ارتباطی با جامعه داشته باشد. حال می‌توان تأثیراتی از جامعه را بر شعر آزاد دید، اما شاعر آگاهانه به سراغ مسائل اجتماعی نمی‌رود. در برابر هنر آزاد، هنر مسئول مطرح می‌شود. این نوع هنر با اشکال مختلف در مورد مسائل اجتماعی بحث و موضع‌گیری می‌کند. این به معنای روزنامه‌نگاری و شعار دادن نیست، ساختار هنری بر جای خود وجود دارد، اما محتوای آن نکته‌هایی را در جامعه به صورت بزرگ‌تر نشان می‌دهد و راجع به آن بحث می‌کند. من فروغ را در دسته دوم قرار می‌دهم؛ او در جنبش‌های دانشجویی شرکت کرده و در فیلم‌سازی با مشاهده مشارکتی و مستقیم واقعیت را می‌بیند و گزارش می‌کند. قطعاتی از شعر او نشان می‌دهد که به صورت مستقیم مسائل اجتماعی زمان خود (پهلوی دوم) را مطرح کرده است.

وی افزود: فروغ از نظر بحث ساختار هنری، هنرمندی مسئول است. حال در خصوص اینکه ما چگونه با رویکرد جامعه‌شناسی می‌توانیم به بررسی آثار او بپردازیم، باید به 2 رویکرد «جامعه‌شناسی هنر و ادبیات» و «جامعه‌شناسی در هنر و ادبیات» اشاره کنیم. این دو جامعه‌شناسی شعر که بخشی از جامعه‌شناسی هنر است، بیشتر براساس قواعد جامعه‌شناسی هنر قصد دارد بگوید از یک سو جامعه چه تأثیری بر روی شاعر گذاشته و از سوی دیگر شاعر چقدر بر روی مسائل اجتماعی تأثیر گذاشته است؟

شاخص‌های جامعه‌شناسی در اشعار فروغ دیده می‌شود
عضو گروه جامعه‌شناسی دانشگاه آزاد اسلامی در ادامه خاطر نشان کرد: اما جامعه‌شناسی در شعر، به این معنا که مضامین، محتوا و شاخص‌هایی که جامعه‌شناس در مطالعات خود به آن نگاه می‌کند، در شعر این شاعر هم دیده شده است و دید او نسبت به مسائل اجتماعی در اشعار او منعکس شده است. این مضامین ممکن است به زمینه‌های مطالعاتی شاعر هم برگردد، مثلاً فروغ با مطالب سوسیالیستی آشنایی داشته و گرایش مارکسیستی ارتدوکس هم داشته است. این گرایش در شعرهای او به خوبی نمایان است.

تنهایی در ادامه بیان کرد: بنابراین در 2 بخش ساختارشناسی کارهای فروغ و پیدا کردن شاخص‌ها به بررسی اشعار او می‌پردازیم. من در ساختارشناسی جامعه‌شناسی به چهار جستر اعتقاد دارم؛ هر نویسنده، شاعر، جامعه‌شناس یا فیلسوفی؛ باورهای هستی‌شناسی و روش مطالعه و گفتار متفاوتی داشته و به دنبال آن است که به بررسی ایستاشناسی و پویاشناسی وضع موجود جامعه بپردازد و ببیند این وضعیت تا چه اندازه قابل تغییر است. این ساختارشناسی یک نظریه است که ممکن است در تخیل فروغ هم وجود داشته باشد.

انتقاد؛ اولین شاخص در هستی‌شناسی فروغ

این جامعه‌شناس در ادامه به انعکاس ویژگی‌های جامعه پهلوی دوم در اشعار فروغ اشاره کرد و گفت: در جامعه پهلوی دوم خرده‌بورژوازی قوی شکل گرفته است و به دنبال تبدیل به بورژوازی قوی‌تری است. موضوع اصلی از نگاه مارکسیست‌ها، جامعه سرمایه‌داری است. در این رویکرد جامعه به دو طبقه بورژوا و پرولتاریا تقسیم شده و سرمایه‌داری همراه با استبداد شرقی که همان حکومت مستقل پادشاهی در ایران است، شکل گرفته است. این از بحث‌هایی است که فروغ سعی دارد همراه با تحلیل‌های کاپیتالیسم آن را نشان دهد. مسئله دیگری که فروغ به آن اشاره می‌کند، فشار و تبعیض علیه زنان است؛ فروغ پدرسالاری در جامعه را مورد توجه قرار داده است. تلفیقی از این مسائل فروغ را فردی منتقد بار آورده است. اولین شاخصه در هستی‌شناسی فروغ انتقاد است؛ اما او فقط انتقاد نمی‌کند، بلکه به عنوان فردی رادیکال بر تغییرات بنیادین پافشاری کرده و کل نظام و سیستم اجتماعی را به چالش می‌کشد و می‌گوید این نظام باید عوض شود. فروغ، دوره حکومت محمدرضا شاه را دوره فصلی (فصل زمستان تاریخ ایران) تلقی می‌کند و می‌گوید: «و این منم زنی تنها در آستامه فصلی سرد». شاخص‌های دیگری برای بیان ویژگی‌های این دوره در شعر او وجود دارد؛ از جمله شب، باد، کوچه، دست‌های سیمانی، چراغ، رابطه، پنجره و استعارات دیگری که به وفور در شعر او دیده می‌شود. این استعارات با هم تلفیق می‌شوند تا این دوره تاریخی را به خوبی توصیف کنند .

وی افزود: در اشعار او به مسائل روزمره جامعه پهلوی دوم اشاره می‌شود. مانند اهمیتی که دولت و مردم برای بلیط‌های بخت‌آزمایی قائل می‌شوند. بلیط‌های بخت‌آزمایی که با بودجه دربار کار می‌کرد، سیاست دولت برای سرگرم کردن و خوشحال نگه داشتن طبقاتی که زیر خط بورژوازی زندگی می‌کردند، یعنی طبقات پایین و متوسط جامعه، بود. فروغ در اشعار سیاسی خود، جغرافیای سیاسی و مرزهای تهران را ترسیم می‌کند و دو قشر پرولتاریا و خرده‌بورژوا را نشان می‌دهد. اینها نکاتی است که من با توجه به هستی‌شناسی، ایستایی و پویایی اشعار فروغ انتخاب کردم .

شعرهای فروغ سهل و ممتنع است

عضو گروه جامعه‌شناسی دانشگاه آزاد در ادامه بیان داشت: فروغ براساس دیدگاه انسان‌گرایانه خود به کنش تاریخی بشر انتقاد دارد. روش‌شناسی او براساس مشاوره مشارکتی و مستقیم است. او حسی که از مشاهدات خود پیدا می‌کند را به سادگی منتقل داده و خیلی راحت حرف خود را می‌زند. من فروغ را از لحاظ زبان مانند سعدی می‌بینم؛ هر دو به راحتی حرف می‌زنند و هیچ تلاشی نمی‌کنند که شعر بگویند، بلکه همان چیزی که فکر

می‌کنند را به زبان می‌آورند. شعرهای فروغ زیبا، ساده و در عین حال سخت است. من از 18 سالگی با شعرهای فروغ آشنا شدم و اکنون که 62 سالم است هنوز برخی اوقات احساس می‌کنم شعرهای فروغ را نفهمیده‌ام .

وی افزود: بنابراین "مشاهده" روش‌شناسی فروغ است. او براساس ایستاشناسی طیف‌بندی‌های مختلف را دسته‌بندی می‌کند. برای مثال «دلم برای باغچه می‌سوزد» طیف‌بندی بسیار خوبی است. در پویاشناسی جامعه رو به حرکت به سمت جامعه بی‌طبقه نشان داده می‌شود. این بحث‌هایی است که من در ساختارشناسی شعرهای فروغ دیده‌ام .

تنهایی در ادامه اظهار داشت: اشعار فروغ به چند دسته تقسیم می‌شوند؛ برخی از اشعار او مانند «ایمان بیاوریم به آغاز فصل سرد» فلسفی است. شعر دیگر او «بعد از تو» است که یک نوع اعتراض را به جامعه‌ای که با ساختاربندی‌های نهادینه‌شده اجتماعی، سیاسی و فرهنگی دست و پای انسان را می‌بندد، وارد می‌کند. فروغ گرایش به ساختارشکنی دارد. به اعتقاد او در جامعه طبقاتی پدرسالارانه که گرایش به سرمایه‌داری دارد، چیزی برای آزادی، عشق و آدمیت انسان باقی نخواهد ماند .

وی افزود: فروغ پیش از 7 سالگی را دوره آزادی و پیش از دربند بودن انسان معرفی می‌کند. «ای هفت سالگی/ ای لحظه شگفت عزیمت/ بعد از تو هر چه رفت در انبوهی از جنون و جهالت رفت/ بعد از تو پنجره که رابطه‌ای بود سخت زنده و روشن/ میان ما و پرنده/ میان ما و نسیم/ شکست، شکست، شکست/ بعد از تو آن عروسک خاکی که هیچ چیز نمی‌گفت هیچ چیز به جز آب آب آب، در آب غرق شد/ بعد از تو ما صدای زنجره‌ها را کشتیم ...» /

تنهایی افزود: "پنجره" یکی از نکات بسیار ارزشمند شعر فروغ است. او از پنجره برای ایجاد رابطه استفاده می‌کند و گاه از این پنجره چراغ هم می‌خواهد. از طرفی او باد را عامل خاموشی چراغ و ویرانی دست‌ها می‌داند و از آن برای توضیح این فصل تاریخی استفاده می‌کند. صدای باد همیشه برای فروغ وحشتناک و عامل ویرانی است.

این جامعه‌شناس در ادامه بیان کرد: در شعر «ایمان بیاوریم به آغاز فصل سرد» نیز فروغ با دنیای بیرون از خودش گفتگو کرده و از باد و فصل سرد شکایت می‌کند. اشعار فروغ سرشار از نماد و اشاره است. همچنین تعبیری از وارونگی در اشعار فروغ دیده می‌شود. این مسئله به خوبی در شعر «آیه‌های زمینی» دیده می‌شود. در

این شعر نمادها دائم رنگ می‌بازند: «آنگاه خورشید سرد شد و برکت از زمین‌ها رفت/ سبزه‌ها به صحراها خشکیدند و ماهیان به دریاها خشکیدند/ و خاک مردگانش را زان پس به خود نپذیرفت/ شب در تمام پنجره‌های پریده رنگ/ مانند یک تصور مشکوک/ پیوسته در تراکم و طغیان بود و راهها ادامه خود را/ در تیرگی رها کردند» این تصویرها به نحو روشن‌تری در کارهای اخوان هم دیده می‌شود. اما برخلاف اخوان، فروغ در شعرهای خود به یک آینده روشن نگاه می‌کند و امیدوار است. «دیگر کسی به عشق نیندیشید/ دیگر کسی به فتح نیندیشید/ و هیچکس/ دیگر به هیچ چیز نیندیشید»...

وی افزود: تمام این شعر کنایه است و از وارونگی ارزش‌ها سخن می‌گوید. «خورشید مرده بود/ خورشید مرده بود و فردا در ذهن کودکان/ مفهوم گنگ گمشده‌ای داشت» منظور فروغ این است که با گذشت یک نسل، نسل بعدی حقیقت را فراموش می‌کند. «آنها غرابت این لفظ کهنه را/ در مشق‌های خود/ با لکه درشت سیاهی/ تصویر می‌نمودند/ مردم، گروه ساقط مردم/ دل‌مرده و تکیده و مبهوت/ در زیر بار شوم جسدهاشان/ از غربتی به غربت دیگر می‌رفتند و میل دردناک جنایت/ در دست‌هایشان متورم می‌شد»

تنهایی در ادامه تأکید کرد: بعد از این توصیفات، فروغ هنوز امیدوار است. «شاید، ولی چه خالی بی‌پایانی/ خورشید مرده بود و هیچکس نمی‌دانست/ که نام آن کبوتر غمگین/ کز قلبها گریخته، ایمانست» وقتی گذشته فراموش شده است و خورشید مرده است، به کجا و برای چه باید حرکت کنیم؟ اما او همچنان آرزومند است «آه، ای صدای زندانی/ آیا شکوه یأس تو هرگز/ از هیچ سوی این شب منفور/ نقیبه به سوی نور نخواهد زد؟ آه، ای صدای زندانی/ ای آخرین صدای صداها»

در شعرهای فروغ نوعی امیدواری به بهبود وضع موجود دیده می‌شود این جامعه‌شناس در ادامه یادآوری کرد: فروغ در شعرهای «ایمان بیاوریم به آغاز فصل سرد»، «کسی که مثل هیچ‌کس نیست»، و «به علی گفت مادرش روزی»؛ امیدواری‌اش را به اینکه می‌توان منتظر بود، نشان می‌دهد. او در میان ادبیات فلسفی و بسیار غنی خود، ادبیات عامیانه هم دارد. مانند «کسی که مثل هیچ‌کس نیست» و شعر بسیار زیبای «ای مرز پر گوهر» و شعر کودکانه «به علی گفت مادرش روزی».

شعر «کسی که مثل هیچ‌کس نیست» از رنج‌ها و محرومیت‌های طبقه پرولتاریا می‌گوید وی افزود: در این اشعار شاخص‌های موجود در جامعه پهلوی بهتر و روشن‌تر نشان داده شده‌اند. تعبیر مبارزاتی و

طبقاتی وی را با توجه به شاخص‌های روشن زمانه‌اش می‌توان درک کرد. در شعر «کسی که مثل هیچ‌کس نیست» دردها و رنج‌های طبقه پرولتاریا را از زبان یک دختر بچه کلاس سوم دبستان می‌شنویم. در این شعر «معمار» نماینده خرده بورژوازی است. اینها همه شاخص‌های زیبایی آن زمان است که نگاه خاص فروغ را با تعبیری که در جامعه‌شناسی می‌بینیم، نشان می‌دهد. در عین حال یادآور دنیای سالم، پاک و مذهبی است که مادرش برای او بر جای گذاشته است. گرایش او به باطن کهکشان از طریق اعتقادی که مادرش به او داده است، در جهت حرکتی برای آینده، سمبل‌سازی می‌شود: «من خواب دیده‌ام که کسی می‌آید/ من خواب یک ستاره قرمز دیده‌ام و پلک چشمم می‌پرد/ و کفش‌هایم می‌جفت می‌شوند و کور شوم/ اگر دروغ بگویم/ من خواب آن ستاره قرمز را/ وقتی که خواب نبودم دیده‌ام/ کسی می‌آید، کسی می‌آید/ کسی دیگر، کسی بهتر/ کسی که مثل هیچ‌کس نیست مثل پدر نیست/ مثل انسی نیست/ مثل یحیی نیست/ مثل مادر نیست/ و مثل آن کسی است که باید باشد»....

تنهایی در ادامه بیان داشت: ستاره قرمز نشانه انقلاب است. هر یک از افرادی که در این شعر هستند نماینده یک قشر و طبقه خاص هستند. او از سیاست روز و 20 میلیون جمعیت آن زمان سخن می‌گوید. او هزار نفر جمعیت بورژوا را جزء جمعیت به حساب نمی‌آورد و وقتی می‌گوید «دل‌م می‌خواهد گیس دختر سید جواد را بکشم»، از نفرت طبقاتی حرف می‌زند. برای روشنفکر بودن حتماً نباید کلمات سخت داشته باشیم؛ خوابیدن روی پشت بام، مزه پپسی، سینمای فردین، باغ ملی و غیره همه نمونه‌هایی از لذت‌های کوچک، ساده و عامیانه‌ای هستند که برای یک طبقه در حکم آرزو است.

این جامعه‌شناس افزود: فروغ در ادامه شعر با اندوهی عمیق‌تر به خود نگاه می‌کند و سؤالات عمقی‌تری از ناخودآگاه تاریخی خود می‌پرسد: «چرا من این همه کوچک هستم/ که در خیابان‌ها گم می‌شوم/ چرا پدر که این همه کوچک نیست و در خیابان‌ها هم گم نمی‌شود/ کاری نمی‌کند که آن کسی که به خواب من آمده ست روز آمدنش را جلو بیاندازد/ و مردم محله کشتارگاه که خاک باغچه‌هاشان هم خونی است/ و آب حوض‌هاشان هم خونی است/ و تخت کفش‌هاشان هم خونی است/ چرا کاری نمی‌کنند/ چقدر آفتاب زمستان تنبل است/ من پله‌های پشت بام را جارو کرده‌ام/ و شیشه‌های پنجره را هم شسته‌ام/ کسی می‌آید، کسی می‌آید/ کسی که در دلش با ماست در نفسش با ماست در صدایش با ماست/ کسی که آمدنش را نمی‌شود گرفت و دستبند زد و به زندان انداخت/ کسی که زیر درخت‌های کهنه یحیی بچه کرده است و روز به روز بزرگ می‌شود/ کسی از باران از صدای شر شر باران/ از میان پچ و پچ گل‌های اطلسی/ کسی از آسمان توپخانه در شب آتش بازی می‌آید/ و

سفره را می‌اندازد/ و نان را قسمت می‌کند/ و پپسی را قسمت می‌کند/ و باغ ملی را قسمت می‌کند/ و شربت سیاه سرفه را قسمت می‌کند/ و روز اسم‌نویسی را قسمت می‌کند/ و نمره مریضخانه را قسمت می‌کند/ و چکمه‌های لاستیکی را قسمت می‌کند/ و سینمای فردین را قسمت می‌کند/ درخت‌های دختر سید جواد را قسمت می‌کند/ و هر چه را که باد کرده باشد قسمت می‌کند/ و سهم ما را هم می‌دهد/ من خواب دیده‌ام.»

فروغ معتقد است که به زودی یک نیروی عظیم انقلابی از طبقه پرولتاریا بر می‌خیزد تنهایی در ادامه تصریح کرد: این پرسش‌ها نشان‌دهنده اعتقاد او به کنش است؛ او معتقد است که می‌توان کاری کرد. آفتاب تنبل زمستان نشان‌دهنده دوران تاریخی سیاهی است که او در آن زندگی می‌کرده است.

شعر «دل‌م برای باغچه می‌سوزد» یک شعر انقلابی و جامعه‌شناختی است عضو گروه جامعه‌شناسی دانشگاه آزاد در ادامه به یکی دیگر از اشعار فروغ اشاره کرد و گفت: «دل‌م برای باغچه می‌سوزد» یکی دیگر از اشعار فروغ است، که یک شعر انقلابی و جامعه‌شناختی است. در این شعر گل‌ها و ماهی‌ها نشانه روشنفکران جامعه هستند. ساقه‌های نارس همان جنبش‌های مدنی و دانشجویی بوده و باغچه و حیاط نیز نشان‌دهنده جامعه ماست. «کسی به فکر گل‌ها نیست/ کسی به فکر ماهی‌ها نیست/ کسی نمی‌خواهد باور کند که باغچه دارد می‌میرد/ که قلب باغچه در زیر آفتاب ورم کرده است/ که ذهن باغچه دارد آرام آرام/ از خاطرات سبز تهی می‌شود/ و حس باغچه انگار/ چیزی مجردست که در انزوای باغچه پوسیده است/ حیاط خانه ما تنهاست/ حیاط خانه ما در انتظار بارش یک ابر ناشناس خمیازه می‌کشد/ و حوض خانه ما خالی است/ ستاره‌های کوچک بی تجربه/ از ارتفاع درختان به خاک می‌افتند/ و از میان پنجره‌های پریده رنگ خانه ماهی‌ها/ شب‌ها صدای سرفه می‌آید/ حیاط خانه ما تنهاست»

وی افزود: فروغ در این شعر از پدر، مادر، خواهر و برادر خود که هر یک سمبل و نمادی از طیف‌های مختلفی هستند که در پایگاه اجتماعی جامعه حضور دارند، سخن می‌گوید. پدر آدمی است که تمام عمر کار کرده و اکنون در گوشه اتاق خود نشسته و به همه چیز پشت کرده است، «پدر می‌گوید: از من گذشته است/ من بار خودم را بردم و کار خودم را کردم/ و در اتاقش، از صبح تا غروب، یا شاهنامه می‌خواند یا ناسخ‌التواریخ/ پدر به مادر می‌گوید: لعنت به هرچی ماهی و هرچه مرغ/ وقتی که من بمیرم دیگر/ چه فرق می‌کند که باغچه باشد یا نباشد/ برای من حقوق تقاعد کافی است.»

انتقاد فروغ به قشری‌گری است؛ نه اصل دین

تنهایی در ادامه بیان کرد: اما مادر یک فرد مذهبی و سنتی است که از عبادت تنها ورد خواندن و دعا خواندن را یاد گرفته است. برخی می‌گویند این نگاه فروغ نشانه عدم پایبندی او به اعتقادات مذهبی است، اما انتقاد او به اصل دین نیست، او علیه قشری بودن حرف می‌زند.

این جامعه‌شناس در ادامه تأکید کرد: برادر فروغ نماینده قشر روشنفکر است؛ «برادرم به باغچه می‌گوید قبرستان/ برادرم به اغتشاش علف‌ها می‌خندد/ و از جنازه‌های ماهی‌ها/ که زیر پوست بیمار آب/ به ذره‌های فاسد تبدیل می‌شوند/ شماره بر می‌دارد/ برادرم به فلسفه معتاد است/ برادرم شفای باغچه را در انهدام باغچه می‌داند/ او مست می‌کند و مشت می‌زند به در و دیوار/ و سعی می‌کند که بگوید/ بسیار دردمند و خسته و مأیوس است/ او ناامیدیش را هم مثل شناسنامه و تقویم و دستمال و فندک و خودکارش همراه خود به کوچه و بازار می‌برد/ و ناامیدیش آنقدر کوچک است که هر شب/ در ازدحام میکده گم می‌شود.»

تنهایی افزود: طیف چهارم خواهر فروغ است، که با گذشت زمان تغییر کرده و از آدمیت فاصله گرفته است. او زمانی دوست گل‌ها بوده و حرف‌های ساده قلبش را به آنها می‌گفته است، اما اکنون طبقه‌اش تغییر کرده و در نتیجه افکار و رفتارش نیز تغییر کرده است. «و خواهرم دوست گل‌ها بود/ و حرف‌های ساده قلبش را/ وقتی که مادر او را می‌زد/ به جمع مهربان و ساکت آنها می‌برد/ و گاهگاه خانواده ماهیها را/ به آفتاب و شیرینی مهمان می‌کرد/ او خانه‌اش در آنسوی شهر است/ او در میان خانه مصنوعیش/ و در پناه عشق همسر مصنوعیش/ و زیر شاخه‌های درختان سیب مصنوعی/ آوازهای مصنوعی می‌خواند/ و بچه‌های طبیعی می‌زاید/ او هر وقت که به دیدن ما می‌آید و گوشه‌های دامنش از فقر باغچه آلوده می‌شود/ حمام ادکلن می‌گیرد/ او هر وقت که به دیدن ما می‌آید آبستن است.»

شعر «ای مرز پر گوهر» سرشار از شاخص‌های جامعه‌شناسی است

این استاد دانشگاه در ادامه خاطرنشان کرد: فروغ در اشعار خود به برخی شاخص‌های خاص جامعه پهلوی اشاره می‌کند. شعر «ای مرز پر گوهر» از نظر جامعه‌شناسی یکی از مهم‌ترین اسنادی است که می‌تواند در یافتن شاخص‌های جامعه‌شناسی به ما کمک کند. فروغ در این شعر هویت تاریخی، ملی و اجتماعی ما را نقد می‌کند و دیگر چیزی برای آنکه بتوان به آن تکیه کرد، باقی نمی‌گذارد. او جامعه را به شکل واقعی آن نشان می‌دهد و به نافهمی مردم و جغرافیای سیاسی تهران اشاره کرده و از جایی که در آن به دنیا آمده است حرف می‌زند. «من

در میان توده سازنده‌ای قدم به عرصه هستی نهاده‌ام/ که گرچه نان ندارد، اما به جای آن/ میدان دید باز و وسیعی دارد/ که مرزهای فعلی جغرافیایی‌اش/ از جانب شمال، به میدان پر طراوت و سبز تیر/ و از جنوب، به میدان باستانی اعدام/ و در مناطق پر ازدحام، به میدان توپخانه رسیده است.»

تنهایی در ادامه بیان داشت: در تمام این شعر فروغ با کنایه حرف می‌زند و نقدهای بسیاری را به جامعه وارد می‌کند. او چند طیف را مورد انتقاد قرار می‌دهد و با لحن تمسخرآمیزی از سوابق تاریخی 2500 ساله و معضلات اجتماعی می‌گوید. او بر خلاف دیگر شاعران در جامعه تنها گل و بلبل را نمی‌بیند و از شرایط آرمانی حرف نمی‌زند؛ او واقعیت را دیده و از غبار پهن و بوی خاکروبه و ادرار سخن می‌گوید.

وی افزود: فروغ در ادامه می‌گوید «من می‌توانم از فردا/ در کوچه‌های شهر که سرشار از مواهب ملی است/ و در میان سایه‌های سبک‌بار تیرهای تلگراف/ گردش کنان قدم بردارم/ و با غرور، ششصد و هفتاد و هشت بار، به دیوار مستراح‌های عمومی بنویسم/ خط نوشتم که خر کند خنده/ من می‌توانم از فردا/ همچون وطن پرست غیوری/ سهمی از ایده آل عظیمی که اجتماع/ هر چارشنبه بعد از ظهر، آن را با اشتیاق و دلهره دنبال می‌کند/ قلب و مغز خویش داشته باشم/ سهمی از آن هزار هوس پرور هزار ریالی/ که می‌توان به مصرف یخچال و مبل و پرده رساندش/ یا آنکه در ازای ششصد و هفتاد و هشت رأی طبیعی/ آن را شبی به ششصد و هفتاد و هشت مرد وطن بخشید/ من می‌توانم از فردا/ در پستوی مغازه خاجیک/ بعد از فرو کشیدن چندین نفس، ز چند گرم جنس/ دست اول خالص و صرف چند بادیه پیسی کولای ناخالص/ و پخش چند یاقق و یاهو و وغوغ و هوهو/ رسماً به مجمع فضلالی فکور و فضله‌های فاضل روشنفکر و پیروان مکتب داخ‌داخ تاراخ‌تاراخ بپیوندم»

این جامعه‌شناس در ادامه تأکید کرد: فروغ از فهم عامیانه و نادانی مردم سخن می‌گوید؛ از این که مردم با آگاهی کاذب طبقاتی به جای شناخت دشمن، خود را مضحکه می‌کنند. او از آگاهی عمومی مردم حرف می‌زند و در جای دیگر می‌گوید من می‌توانم مانند روشنفکران و عرفای کاذب کارهای عجیب غریب کنم.

فروغ شاعری طبیعت‌گراست و بر علیه معیارهای زیبایی مصنوعی سخن می‌گوید تنهایی در ادامه بیان کرد: در آن زمان مجله هنر دانش و زن روز، مجله‌های معروفی بودند که شاخص‌های مناسب زنان را طراحی می‌کردند، اما یکی از منتقدین آن شاخص‌ها فروغ بود. او هیچ‌گاه آرایش نمی‌کرد و در شعر خود هم می‌گوید که به جای لاک ناخن، برگ گل کوکب به ناخن‌های خود می‌چسباند. فروغ شاعر

طبیعت‌گرایی است. بسیاری بر علیه او حرف زدند و او را محکوم کردند. فروغ در شعر خود جواب تمام آنها را داده است. شعر «تنها صداست که می‌ماند»؛ مانیفست فروغ است که در آن از اعتقادات خود دفاع و از نافرمانی مردم شکایت می‌کند .

وی افزود: شعر فروغ سراسر امید است و به اعتقاد او همه چیز درست می‌شود، به شرط آنکه برخیزیم و افقی حرکت کنیم. حال که همه چیز در جریان است چرا توقف کنیم؟ فروغ کسانی که او را متهم کردند و بر علیه او حرف زدند را قدکوتاهان می‌نامد و در پایان می‌گوید «تبار خونی گل‌ها مرا به زیستن متعهد کرده است، نه آنچه آنها می‌گویند».

تنهایی در پایان اظهار داشت: فروغ معتقد است که عشق، اتحاد و فطرت آدمی بهترین خورشیدی است که می‌تواند راهنمای راه انسان باشد، اما این خورشید امروز مرده است. وجود این خورشید بهترین انگیزه برای حرکت است .

منبع:

<http://mehrkhane.com/fa/news/8371/%D9%86%DA%AF%D8%A7%D9%87-%D8%AC%D8%A7%D9%85%D8%B9%D9%87%E2%80%8C%D8%B4%D9%86%D8%A7%D8%AE%D8%AA%DB%8C-%D8%AF%D8%B1-%D8%A7%D8%B4%D8%B9%D8%A7%D8%B1-%D9%81%D8%B1%D9%88%D8%BA-%D8%AF%DB%8C%D8%AF%D9%87-%D9%85%DB%8C%E2%80%8C%D8%B4%D9%88%D8%AF-%D8%A7%D9%86%D8%AA%D9%82%D8%A7%D8%AF-%D8%A7%D9%88%D9%84%DB%8C%D9%86-%D8%B4%D8%A7%D8%AE%D8%B5-%D8%AF%D8%B1-%D9%87%D8%B3%D8%AA%DB%8C%E2%80%8C%D8%B4%D9%86%D8%A7%D8%B3%DB%8C-%D9%81%D8%B1%D9%88%D8%BA>